

یادداشت سیاسی	سیاسی	دیدگاه	ادبیات	زنان	جهان	بخش خبر	گفتگو	آرشیو
اجتماعی	اقتصادی	مساله ملی	تاریخ - یادبود	کارگری	گزارش	حقوق بشر	ورزش	کوناکون پاورقی

گزارش یک شاهد عینی روزهای خونین انقلاب فرهنگی در اهواز

• شلیک پاسداران به جوانان دستگیرشده در اهواز، در سالن در بسته ی شهرداری، تلخ ترین لحظه ی «انقلاب فرهنگی» در این شهر بود. در آن جا سه تن و بعدتر هم چند تن دیگر کشته شدند. مسعود خدادادی از شاهدین این حادثه در گفتگو با اخبار روز به مرور حوادث مربوط به «انقلاب فرهنگی» در شهر اهواز پرداخته است ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

پنجشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۹۳ - ۲۴ آوریل ۲۰۱۴



اخبار روز: سرکوب جنبش دانشجویی در سال ۱۳۵۹ که حکومت نام انقلاب فرهنگی بر آن گذاشت و به تعطیلی سه ساله ی دانشگاه ها انجامید، هنوز ناگفته های فراوان دارد. در جریان این تهاجم، چندین نفر کشته شدند، صدها تن مجروح و اسیر شدند و تعداد بیشماری از دانشجویان و استادان از دانشگاه ها اخراج گردیدند. این تهاجم صدمه ی بزرگی به بنیه ی علمی کشور وارد آورد. اهواز از جمله شهرهای دانشگاهی ایران بود که در این تهاجم بهایی گزاف و خونین پرداخت. صدها نفر دستگیر شدند، ده ها نفر مجروح شدند و تعدادی از جوانان و دانشجویان جان باختند. بزرگترین فاجعه در اهواز، تیراندازی پاسداران به سوی دستگیرشدگان در سالن سر بسته ی شهرداری اهواز بود. در جریان این تیراندازی در روز ۴ اردیبهشت، کوروش پیروزی و علی بدری جان باختند، ناصر بهرامی را که تیر به زانویش خورده بود شکنجه کردند و معالجه نکردند، تا جان سپرد. مهناز معتمدی از فعالین سازمان پیکار در راه آزادی طبقه ی کارگر در کانون کارآموزی زرگان کشته شد*. مسعود دانیالی از فدائیان و احمد مودن از سازمان پیکار در روز دوازده اردیبهشت تیرباران شدند. کسان دیگری در جریان «انقلاب فرهنگی» دستگیر شدند و هرگز روی آزادی را ندیدند. دکتر اسماعیل نریمیسا از فدائیان و مهدی علوی شوشتری از سازمان پیکار در شش تیرماه همان سال و اسداله خرمی و غلام صالحی هر دو از فدائیان در بهمن ماه سال ۱۳۶۰ اعدام شدند.

همزمان با سالگرد واقعه ی خونین شهرداری اهواز، مسعود خدادادی از فعالین سازمان فدایی در اهواز، که شاهد روزهای خونین انقلاب فرهنگی در این شهر بوده و کشتار در سالن شهرداری را به چشم دیده است، در گفتگو با اخبار روز گوشه هایی از این فاجعه را تشریح کرده است.

اخبار روز: آقای خدادادی، اهواز از جمله جاهایی بود که به اصطلاح انقلاب فرهنگی حکومت در اردیبهشت سال ۵۹ در آن خونین شد. حوادث اهواز که به کشته شدن چند نفر انجامید، کمتر مورد بررسی قرار گرفته اید. شما از جمله شاهدان عینی اتفاقات این شهر بودید. هجوم به دانشگاه جندی شاپور اهواز چگونه شروع شد؟

مسعود خدادادی: با سپاس از شما. تا آن جایی که ذهن من یاری می دهد، کوشش خواهم کرد تصویری واقعی از آن چند روز خونین اهواز که نام انقلاب فرهنگی بر آن نهاده اند، بدهم.

اگر اشتباه نکنم شورای انقلاب در پایان فروردین ماه ۱۳۵۹ تصمیم گرفت ستادهای دانشجویی نیروهای دگراندیش را تعطیل کند و دانشگاه را که شاید اصلی ترین نیروی مقاومت در برابر خود می پنداشت، یک بار برای همیشه از میدان بیرون بیاورد، همه ما کمابیش می دانستیم نیروی مطیع تر به سیاست های ایت الله خمینی در شورای انقلاب، شامل اکثریت قریب به اتفاق روحانیون و سران حزب جمهوری اسلامی محرک اصلی چنین اقدامی هستند، از دعوای تاریخی حوزه و دانشگاه بگذریم.

اخبار روز: آن طور که ثبت شده است، سخنرانی هاشمی رفسنجانی در تبریز به مثابه فرمان حمله بود...

مسعود خدادادی: بله، اهواز هم از جمله جاهایی بود که وفاداران حکومت خود را برای هجوم آماده کردند. در اهواز، پیش از حمله نهایی در روز ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹، یادم می آید که بحث های جدی بین ما فعالین فدایی پیرامون موضع گیری درست در قبال این تعرض حکومتی جریان داشت. گفتگوها در «بمانیم و تا پایان مقاومت کنیم» یا «ابرومندان ستاد پیشگام در دانشکده علوم را در لحظه ضرورت تخلیه کنیم»، تجلی می یافت.

سه شنبه ۲ اردیبهشت من از خانه به سمت فلکه محل سکونت من در زیتون کارمندی راه افتادم تا سری به دکه ای که در آن از ماهها پیش، نشریه کار و انتشارات دیگر سازمان فدایی به فروش میرسید و در عین حال پاتوق، ما فداییان در محلمان بود، بزنم. از یکی دو روز پیش، هر کسی وقت داشت یا سرش به کارهای دیگر تشکیلاتی مشغول نبود، به دانشگاه میرفت و جسته گریخته از آن چه می گذشت، باخبر بود. زمانی که من به دکه رسیدم، دیدم هفت هشت نفری از رفقا با هم گرم صحبت اند، من هم به گفتگوها پیوستم، یادم میاد که در جمع بحث در گرفت که به دانشگاه برویم یا نه؟ تصمیم گرفتیم برویم.

اخبار روز: رهنمود تشکیلاتی معینی وجود داشت؟

مسعود خدادادی: رهنمود یا توصیه سازمانی در کار نبود، یا ما نشنیده بودیم. حسی راه را هموار می کرد. از جمع آن روز فقط بنا به دلایلی، از یکی از رفقا خواستیم که ما را همراهی نکند، هر چه هم اصرار کرد، دیگران نگذاشتند. اگر اشتباه نکنم، دو اکیپ شدیم در دو ماشین تا از زیتون به دانشگاه جندی شاپور برویم، به نزدیکی استادیوم تختی که رسیدیم - استادیوم تختی تقریباً همسایه دانشگاه جندی شاپور است - تحرک غیر معمول نیروهای نزدیک به جریان حاکم را مشاهده می کردیم. ما از گیت ورودی دانشگاه با ماشین رد شدیم و نزدیک دانشکده علوم پیاده شدیم و گفتیم بهتر است دو راننده، ماشین ها را خارج از محوطه دانشگاه پارک کنند و بعدتر به ما بپیوندند.

اخبار روز: وضعیت در دانشگاه چطور بود؟

مسعود خدادادی: در دور و بر دانشکده علوم جایی که ستاد دانشجویان پیشگام و امفی تئاتر دانشگاه قرار داشت چشم تا چشم پر بود از همه ما و بازار بحث داغ و محل اصلی بحث ها روبروی درب های وردی امفی تئاتر و جنب ستاد پیشگام بود. موضوع بحث اما ما بودیم...

اخبار روز: شما، یعنی...؟

مسعود خدادادی: پیشگامی ها که آن موقع بزرگترین نیروی چپ دانشگاه ها محسوب می شدند. از هر سوئی کوشش میشد که بالاخره پیشگامی ها تعیین تکلیف کنند. از سوئی طیف فعالین و هواداران سازمان هایی مثل پیکار و رزمندگان و خط موسوم به خط سه و از سوئی دانشجویان دمکرات سازمان دانشجویی حزب توده ایران بودند که منتظر موضع گیری ما بودند.

اخبار روز: هواداران سازمان مجاهدین خلق چه، آن ها نبودند؟

مسعود خدادادی: از انجمن دانشجویان مسلمان - هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران- و انجمن اسلامی دانشجویان همسو با حکومت کسی حضور نداشت یا من ندیدم. به نظرمی رسید تصمیم ما پیشگامی ها اما با روند گفتگوهای رهبری سازمان در تهران با دکتر بنی صدر رییس جمهور وقت رقم خواهد خورد، اما چنین نشد. زمان سپری می شد و ما که همه در کنار ستاد پیشگام ایستاده بودیم به یک باره با خبری درگیر شدیم که آخرین تردیدها برای ترک صحنه را بی معنا کرد، خبری که بر روی صفحه کاغذی بر دیوار جنب ستاد چسبانده شد و از کشته شدن بیست و چند نفر از رفقایمان خبر می داد. خبری که صحت نداشت.

اخبار روز: معلوم نشد این خبر از کجا منتشر شده بود؟**مسعود خدادادی: نه، معلوم نشد.****اخبار روز: در بیرون دانشگاه چه خبر بود؟**

مسعود خدادادی: من بالاتر گفتم که وقتی ما از کنار استادیوم تخیی رد شدیم تا به دانشگاه وارد شویم، کمابیش با جمعیتی از نیروهای طرفدار رژیم مواجه شدیم. از آن زمان تا آ غاز یورش به دانشگاه، در استادیوم اهواز جنتی امام جمعه وقت اهواز که در آن زمان هم عضو شورای نگهبان بود، نماز جماعت بر پا کرد و در سخنرانی اش که از رادیو اهواز پخش شد تا توانست دروغ گفت و با این ادعا که کمونیست ها به نماز جماعت برپا شده، حمله کرده اند به تحریک مردم پرداخت و متأسفانه در این حيله گری نیز موفق شد. شاید برای خوانندگان جوان تر اخبار روز این نکته گفتنی باشد که در آن روزها دو چهره اصلی حکومت در استان خوزستان، جنتی امام جمعه شهر اهواز و غرضی استاندار خوزستان بودند، اولی را همه می شناسند و دومی کاندیدای پست ریاست جمهوری در انتخابات اخیر ریاست جمهوری بود. با چنین ترکیبی ما در آن روزها مواجه بودیم.

اخبار روز: بعد از آن نماز جمعه، حمله شروع شد؟

مسعود خدادادی: یورش نهایی با سرازیر شدن جمعیتی انبوه علیه ما در حوالی ساعت دو بعد از ظهر شروع شد. ترکیب نیروی حمله کننده شامل اعضای سپاه و کمیته ها، لباس شخصی های شناخته شده در حاشیه ارگان های امنیتی و مردمی بود که به چوب و چماق مجهز بودند، ابعاد حمله این بار برای ما که تجربه درگیری های دیگری از جمله پس از اخراج چندین نفر از کارگران نورد و فولاد در سطح شهر اهواز را از سر گذرانده بودیم، تا اندازه ای غافلگیر کننده بود، مستقیماً به سوی ما شلیک می شد و اولین مقاومت از سوی ما در کنار دانشگاه تربیت بدنی به عقب رانده شد و درگیری ها در جنب دانشکده علوم شدت گرفت. تعداد زیاد مجروحان چه بر اثر شلیک گلوله و چه در زد و خورد های شخصی فضا را ملتهب تر می کرد، در حد توان کوشش می کردیم مجروحین را از تنها راه باقی مانده به بیمارستان جندی شاپور که پشت سر ما قرار داشت، برسانیم. همین راه نیز تنها راه گریز برای ما بود، امکان حفظ ستاد پیشگام، در برابر یورش به این گستردگی غیر ممکن بود، بسیاری از ما به سوی بیمارستان می رفتیم. چه برای انتقال زخمی شدگان و یا برای یافتن راهی برای خروج از محوطه دانشگاه. من سال ۱۳۵۷ پیش از انقلاب در دوران حکومت نظامی در شهر اهواز در روزی که به چهارشنبه سپاه در اهواز نام گرفت از همین راه خودم را نجات دادم. وقتی که به بیمارستان رسیدیم با یکی از رفقا باید تصمیم می گرفتیم که به جمع گسترده پناه آورده به درون بیمارستان بپیوندیم و یا منطقه را ترک کنیم.

یادم نمی آید چرا به جمع درون بیمارستان پیوستیم.

اخبار روز: در بیمارستان به مجروحان کمک کردند؟

مسعود خدادادی: زمانی که وارد بیمارستان شدیم، کارکنان بیمارستان هر چند وحشت زده بودند، اما از کمک دریغ نکردند، به تعداد پزشکان و پرستاران بیمارستان به دقایقی کوتاه ده ها نفر اضافه شد، فکر می کنم تا کنون بیمارستانی در ایران با این همه پزشک و پرستار و پرسنل دیده نشده است. بسیاری نجات یافتند.

تعدادمان آن چنان زیاد بود که در راهروهای بیمارستان سرگردان بودیم و پس از دقایقی حزب اللهی ها نیز بیمارستان را فرق کردند.

اخبار روز: یعنی به بیمارستان هم حمله کردند؟

مسعود خدادادی: بله حمله کردند. تنش هایی بین آنان و کارکنان بیمارستان رخ داد. ما در یکی از فلکه های راهروی بیمارستان گیر افتادیم و محاصره شدیم. تعدادمان زیاد بود. تعداد رفقای زن چندین برابر مردان بود و حزب اللهی با گستاخی به سمت آنان تعرض می کردند و با مقاومت همگانی از سوی ما روبرو می شدند. کمی بعد تر دو پاسدار وارد بیمارستان شدند و با سیاست تهدید و تمهید با جمع وارد چانه زنی شدند، آنها از ما می خواستند بیمارستان را ترک کنیم و سوار اتوبوس برای انتقال به مکانی دیگر، شویم. ما مپرسیدیم به کجا. پاسدارها از جواب دادن طفره می رفتند. شاید خودشان هم نمی دانستند. بالاخره ما قبول کردیم بیمارستان را ترک کنیم ولی با مشکل واقعی دیگری با توجه به گستاخی و وقاحت لباس شخصی ها، روبرو بودیم. تعداد رفقای زن بیش از مردان

بود و ما قرار بود در دسته های ده نفره راهروی طولانی بیمارستان به سمت اتوبوس ها را طی کنیم و چون پاسداران مانع تعرض حزب الهی به جسم و جان رفقای زن ما نمی شدند، با فشاری می کردیم، بتوانیم هر چند بار که لازم باشد، باز گردیم و تعداد دیگری از رفقای زن را در میان خودمان تا اتوبوس ها همراهی کنیم. آنها موافقت کردند. تمام راه از آغاز تا پلکان اتوبوس، جلوی چشم پاسداران، چوب و چماق و لگد و مشت حزب الهی ها بر سر و تن ما می نشست...
بهرحال اتوبوس ها براه افتادند و کمی پیش از تاریک شدن روز ما را به کمیته مستقر در جنب خیابان بیست و چهار متری بردند و مردان را از زنان جدا کردند و رفقای زن را تا آن جایی که من می دانم به اماکنی مانند کانون کارآموزی زرگان انتقال دادند. کمیته بیست و چهار متری پیش از انقلاب گاراژ بود و پس از انقلاب به کمیته موسوی معروف شده بود، موسوی نامی که مدیر تیم فوتبال ایران گاز اهواز نیز بود و نه چندان خوش نام.

اخبار روز: از جاهای دیگری هم دستگیر بودند؟

مسعود خدادادی: بله. در کمیته ما به ده ها نفری اضافه شدیم که در در جاهایی دیگر دستگیر شده بودند. کمیته ای ها تهدید می کردند و ما تحویل اشان نمی گرفتیم، پس از پراکنده شدن از یک دیگر در محوطه دانشگاه و عدم آگاهی از سرنوشت دوستان و رفقا در کمیته فرصت یافتیم، با هم با توجه به فضای امنیتی، گپی بزیم.

اخبار روز: در کمیته چه اتفاقی افتاد؟

مسعود خدادادی: در کمیته چند ساعتی بیشتر نبودیم. از آن چند ساعت، تا انتقال به تالار شهرداری در نیمه شب، برجسته ترین اتفاقی که به یادمانده این است که برای تحت فشار گذاشتن ما به یک باره سرو کله دو نقاب دار پیدا شد، این دو نقابدار جلوی جمع ما رژه می رفتند و با انگشت برای رییس کمیته چهره گزینی میکردند. صحنه در ابتدا، شبیه به فیلم های سیاسی وقت بود ولی توأم با خنده ی دسته جمعی ما شد، دو نقاب دار از بدنام ترین فالانترهای اهواز بودند و به خاطر علاقه اشان به پرورش اندام، زبانزد. تا نیمه شب در آن کمیته ماندیم.

نیمه شب باز هم دست به تفکیک زدند. گروهی از ما را دوباره سوار اتوبوس ها کردند و به تالار شهرداری در امانیه بردند، وقتی گروه ما وارد سالن بزرگ تالار شهرداری شد به جمع چند ده نفری پیوست که کمی پیش تر از ما به تالار رسیده بود. در تالار از این که چهره های آشنا و رفقای دور و نزدیک را دیدیم، خوشحال می شدیم. در آن چند ساعتی که از دستگیری ما می گذشت نا آگاهی از سرنوشت یک دیگر، بزرگ ترین نگرانی بود. شب را با خسته گی بر کف سرد تالار به صبح رساندیم سرمای ارکاندیشن تالار آزار می داد و از مأموران خواستیم، برای خواب امکاناتی فراهم آورند و یا حداقل ارکاندیشن را خاموش کنند، آن ها رد کردند. تا صبح خیلی ها در اردیبهشت اهواز سرما خوردند. باید اشاره کنم، کنترل تالار، در ساعات اول تا ظهر چهارشنبه در اختیار کمیته ای ها و لباس شخصی های حواشی ارگان های انتظامی و امنیتی شهر بود.

از ظهر چهارشنبه سوم اردیبهشت ترکیب نیروهای امنیتی تغییر کرد و فشار بر ما افزایش یافت. هر از گاهی با خنجر وارد جمع ما می شدند و سعی به شکار از بین ما می کردند تا آن جایی که خاطر من است در همه موارد ناموفق ماندند. زد و خوردهای موضعی شکل می گرفت، ما برای این که از دست شویی و توالی های تالار استفاده کنیم مجبور بودیم سالن تالار را ترک کنیم و وارد راه روی مابین در اصلی ورودی تالار و در سالن شویم، هر بار این رفت و آمد به درگیری می انجامید، هر کسی برای حضرات خطرناک تر تشخیص داده می شد، کتک بیشتری می خورد. رفتن از سالن اجتناب ناپذیر و بازگشت به سالن همت عالی می طلبد. جمع در حد توان و امکان، بازگشت را پشتیبانی می کرد.

اخبار روز: اقدامی برای بازجویی و تشکیل پرونده و رسیدگی قانونی صورت نگرفت؟

مسعود خدادادی: از صبح پنج شنبه، چهارم اردیبهشت افرادی با لباس رسمی سپاه پاسداران وارد سالن شدند و بر شدت فشارها افزودند و اصرار داشتند از ما بازجویی کنند. پاسخ رسمی ما به پاسداران ساده و قانونی بود حد نصاب مجاز پس از دستگیری تا بازجویی با توجه به قانون اساسی جمهوری اسلامی زمان اش سپری شده و شما باید ما را آزاد کنید. برای ما جوان ترهای جمع و تعدادی از همراهان، با توجه روحیه سیاسی حاکم، این نوع موضع گیری، سازش کارانه به نظر می رسید. پاسداران در برابر این موضع گیری حرفی برای گفتن نداشتند و عملاً راه گفتگو را بستند. برای یکی دو ساعت دو سو به خود مشغول شدند.

اخبار روز: در این چند روز خانواده های دستگیر شده ها واکنشی نشان ندادند؟

مسعود خدادادی: از صبح پنجشنبه ما می‌دیدیم که خانواده‌ها به تدریج جلوی تالار، جمع و خواهان آزادی ما می‌شوند. از طرف دیگر مشت‌های چماق‌دار سفارش دادند تا با شعار دادن علیه ما، به آزار دادن خانواده‌ها بپردازند، هر چند تشنج بین خانواده‌ها - به ویژه مادران - و حزب الهی را نمی‌شنیدیم ولی در چهره‌ها حس می‌کردیم و می‌دیدیم.

ساعاتی گذشت و کشاکش بر سر موضوع بازجویی بین ما مأموران ادامه داشت که ما همه جلوی در سالن تالار جمع شدیم تا خانواده‌ها را بهتر ببینیم و آن‌ها هم اطمینان بیابند که ما سالم هستیم، بین ما و خانواده‌ها فقط راهرویی نه چندان طویل و در شیشیشه‌ای ورود به تالار قرار داشت، فاصله‌ای کم‌تر از چند متر. ابراز احساسات بین ما و خانواده‌ها آرام آرام، فضا را دگرگون کرد. ما همگانی شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد، سر دادیم و از آن سو خانواده‌ها تا حدی که می‌توانستند همبستگی نشان می‌دادند. برای آن که خانواده‌ها چهره‌های بیشتری از جمع ده‌ها نفری ما را در چارچوب نه چندان عریض در سالن ببینند، هر از گاهی تعدادی به پیش می‌رفتیم و پس از زمانی کوتاه به پشت برمی‌گشتیم.

دقایقی گذشت و من یاد می‌آید از جلوی جمع به آخرین صف پیوستم که صدای تیرهای ژت‌سالن را فرگرفت و جمع پیش روی من در یک لحظه شکافت و به دو سوی راست و چپ سالن پناه برد...

اخبار روز: یعنی در سالن سربسته به سوی دانشجویان شلیک کردند؟

مسعود خدادادی: بله شلیک کردند... در کنار من که در وسط سالن ایستاده بودم، رفیق همیشگی ام ناصر بهرامی در خود از درد می‌پیچید و تیری بر زانویش نشسته بود و با فاصله کمی پشت سرم علی بدری بر کف سالن افتاده بود و تکان نمی‌خورد، با یکی از رفقای دیگر به ناصر دل گرمی می‌دادیم و او در حد توان تحمل می‌کرد. دیدم دو رفیق به سمت علی رفتند من هم علی را می‌دیدم و چون خونی ندیدم فکر می‌کردم، بیهوش شده، ایکاش... دو رفیقی که بالای سر علی رسیدند، تا خواستند علی را تکان دهند از کمر یا پشت سر علی خون بیرون زد.

از چندین نقطه سالن سر و صدای تیرخوردگان به گوش می‌رسید. پاسداران ما چند نفر را که در وسط سالن قرار داشتیم با تهدید و نشانه روی اسلحه به گوشه‌ای راندند و پیکر علی و مجروحان را به خارج از سالن بردند و بلافاصله یک پاسدار، دکتر نریمسا را از جمع جدا کرد و با خود برد. شاید رفقای دیگری را نیز بردند.

ما در کنجی از سالن نشسته بودیم که یکی از دو پاسداری که به سوی ما شلیک کرده بود چون زده روبروی ما ایستاد و در حالی که داد و فریاد می‌زد، سلاح اش را بر زمین زد و از ما می‌خواست اگر مردیم، وارد دعوای تن‌به‌تن با وی شویم. از جمع نگران و زخم‌خورده ما یک نفر برخاست ولی دیگران به زور مانع شدند، پاسدار دومی نیز، به سمت ما آمد و پس از این که سلاح بر زمین افتاده را از ما دور کرد، با پوزخند گفت: همه تون را می‌کشیم.

جنایت انقلاب فرهنگی در تالار شهرداری اهواز دردناک‌ترین لحظاتیست، این گونه رقم خورد. ساعات سکوت و آرامش پس از جنایت با سختی تمام می‌گذشتند و ما در غم علی بدری با خودمان کلنجار می‌رفتیم و دل نگران سرنوشت دوستان تیرخورده بودیم. از تالار تا بیمارستان رازی یک دقیقه هم نیست، حتماً همه زنده می‌مانند. در جمع رفقای هم‌محل، به خود دل‌داری می‌دادیم و می‌گفتیم ناصر، تیر به زانوی زده و کورش هم که من پس از تیراندازی ندیدمش، حتماً جراحی سطحی دارد. با همه خسته گی مانده در تن و با همه تشویش و افسوس نشسته بر جان هم، خوابمان نمی‌برد. شب گذشت.

در روزهای بعد به تدریج اکثریت بازداشتی‌ها به قید وثیقه آزاد شدند.

اخبار روز: مجروحین این حادثه چه سرنوشتی یافتند؟

مسعود خدادادی: من اگر اشتباه نکنم، دو روز پس از تیر تیراندازی، از تالار بیرون آمدم و مادرم و دامادمان در بیرون، منتظرم بودند. سوار ماشین شدیم تا به سمت خانه برویم، تا سوار ماشین شدم، پرسیدم، از ناصر و کورش چه خبر. سکوت و نگاه مادرم و دامادمان... ناصر را پس از تیر خوردن به زانویش به بیمارستان رازی که فقط یک دقیقه تا تالار شهرداری فاصله دارد، بردند و سوار آمبولانس کرده و به بیمارستان جندی شاپور در گلستان می‌بردند، و پس از شکنجه‌کردنش، می‌گذارند تا بر اثر خون‌ریزی جان بسپارد. کورش در تالار و یا در فاصله کوتاهی پس از خروج، جان می‌دهد.

از آن چند رفیقی که سه‌شنبه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ از زیتون کارمندی به سمت دانشگاه جندی شاپور رفتند تا به خیل انبوه مدافعان حضوردگر اندیشان در دانشگاه‌های ایران بیبوندند. ناصر بهرامی و کورش پیروزی دیگر به زیبا و زمزم، فیروز نو، زمرد برگشتند. پادشان با ماست.

توضیح ۱: از حوادث مربوط به «انقلاب فرهنگی» در اهواز عکسی نیافتیم. عکس صفحه ی اول احتمالاً مربوط به جریان سرکوب دانشجویان در تهران است. عکس های تعدادی از جان باختگانی که نامشان در این گزارش آمده است، از نشریه ی پیکار - ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه ی کارگر برداشته شده است. آن ها از راست به چپ عبارتند از: مهناز معتمدی؛ مسعود دانیالی، احمد موزن، مهدی علوی شوشتری و منوچهر جعفری.

در این جا از خوانندگانی که احتمالاً اسناد، اطلاعات و یا عکس هایی از جریان «انقلاب فرهنگی» در اهواز در اختیار دارند، تقاضا می کنیم جهت تکمیل اطلاعات نسبت به این واقعه آن ها را در اختیار اخبار روز قرار دهند.

توضیح ۲: در شماره ی ۲۹ اردیبهشت نشریه ی پیکار در مورد جان باختن مهناز معتمدی چنین آمده است: شب هنگام در حالی که عده ای زنان و دختران اسیر را از محل بیدادگاه انقلاب اسلامی به کانون کارآموزی زرگان (واقع در جاده ی مسجد سلیمان) منتقل می کردند، در مسیر درب ورود کانون تا آسایشگاه، آن ها را وادار می کنند بدون آن که به عقب خود نگاه کنند، بدون. در ضمن چراغ های طرفین مسیر را خاموش کرده و در میان درختان عده ای از پاسداران و اوباشان برای ترساندن آن ها در کمین نشستند. در حین دویدن صدای تیراندازی به گوش می رسد و رفیق مهناز به زمین می افتد.

پاسداران برای ایجاد وحشت بیشتر در میان زندانیان، فریاد می زدند: «به عقب برگردید، اگر بایستید، شما را هم می زنیم».

اگر عضو یکی از شبکه های زیر هستید می توانید این مطلب را به شبکه ی خود ارسال کنید:

Facebook  Delicious  Twitter   دنباله Google  Yahoo  بالاترین 

بازگشت به صفحه نخست